

«خبرچین‌ها» از کدام پروژه آمریکایی سخن می‌گوید؟

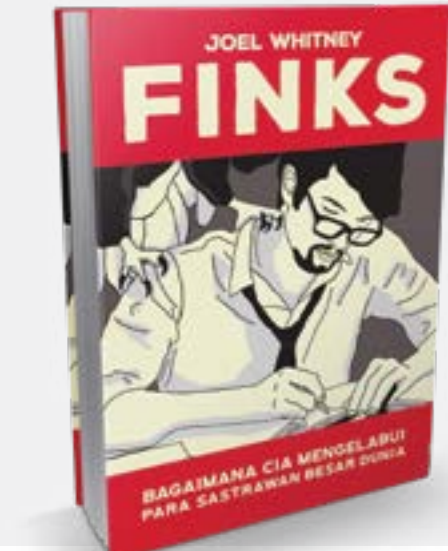
سیابازی با قلم‌های غیر آمریکایی



عاطفه جعفری
روزنامه‌نگار

«من اخیراً یک کتابی را مطالعه کردم که یک آمریکایی این کتاب را نوشته؛ در واقع جمع کرده این کتاب را. چون افراد گوناگونی در نگارش این کتاب دست دارند. این کتاب درباره تسلط سازمان جاسوسی سیا بر مطبوعات و مجلات عمده دنیا است؛ اصلاً این کتاب درباره این است. شرح می‌دهد که چگونه سازمان سیا در مقالات، در تحلیل‌ها، در نوشته‌ها و در گفته‌های نویسندگان معروف و بعضاً مجلات معتبر دخالت کردند و تفسیر خودشان را به جای تفسیر واقعی به افکار عمومی القا کردند و آنها را کنترل کردند؛ نه فقط در مطبوعات آمریکا بلکه در سایر کشورها. در اروپا؛ یک مجله معروف فرانسوی را اسم می‌آورد و می‌گوید در آنجا این کارها را کردند. این جور گفتند، این جور نوشتند؛ یعنی این کار الان در دنیا رایج است و وجود دارد. در واقع سازمان سیا با این کار تحلیل انحرافی خود و تفسیر غلط خود از مسائل و حوادث را به افکار عمومی منتقل می‌کند و افکار عمومی را گمراه می‌کند و این خطری است که همیشه وجود دارد.» اینها بخشی از بیانات رهبر انقلاب در ۱۹ دی ماه‌امسال است و اشارات ایشان به بخش‌هایی از کتاب «خبرچین‌ها» است. خبرچین‌ها را جوئل ویتنی نوشته و انتشارات کتاب کوچه هم آن را منتشر کرده است.

جوئل ویتنی، بنیانگذار و دبیر مجله گرنیکا، درباره بخشی کوچک اما کلیدی از سابقه یک راهزن فرهنگی نوشته است. ادعای نویسنده در کتاب خبرچین‌ها این است که مجله ادبی پاریس ریویو و دیگر مجله‌ها از دهه ۱۹۵۰ میلادی به بعد، توسط سازمان سیا (CIA) حمایت مالی و پشتیبانی می‌شدند و اینکه سازمان سیا به کمک این نیروی مرکزی برای فشار علیه نویسندگان برجسته بهره می‌برده است. ویتنی در اثرش توضیح می‌دهد که «کنگره آزادی فرهنگی» آمریکا تحت حمایت مالی سیا، در کنار حمایت نشریاتی در بریتانیا، هند، آلمان، فرانسه، و... به پاریس ریویو کمک می‌کردند تا نقشی کوچک در رهبری فرهنگی جنگ سرد علیه شوروی‌ها بازی کند. تنها عده کمی از چهره‌های فرهنگی که با سیا همکاری کردند، بابت اقداماتشان بازخواست شدند. آثار این نویسندگان، درست مثل روزنامه‌نگاران که امروز به جریان خبررسانی کاخ سفید متصل هستند، به مشروعیت بخشی سیاست‌های متوهمانه آمریکا کمک کرد؛ سیاست‌هایی که پیامدی مستقیم و برانگیز بر زندگی میلیون‌ها انسان داشت.



«پاریس ریویو» در زمان خود یکی از مجلات مهم ادبی و فرهنگی دنیا بود و بسیاری از روزنامه‌نگاران مشهور دوست داشتند در این مجله ادبی بنویسند و آن را جزء رزومه خودشان در همه جا عنوان می‌کردند. غرض از پرداخت به کتاب خبرچین‌ها، نگاهی گذرا به شیوه فعالیت پاریس ریویو در سال‌های جنگ سرد است و از دل

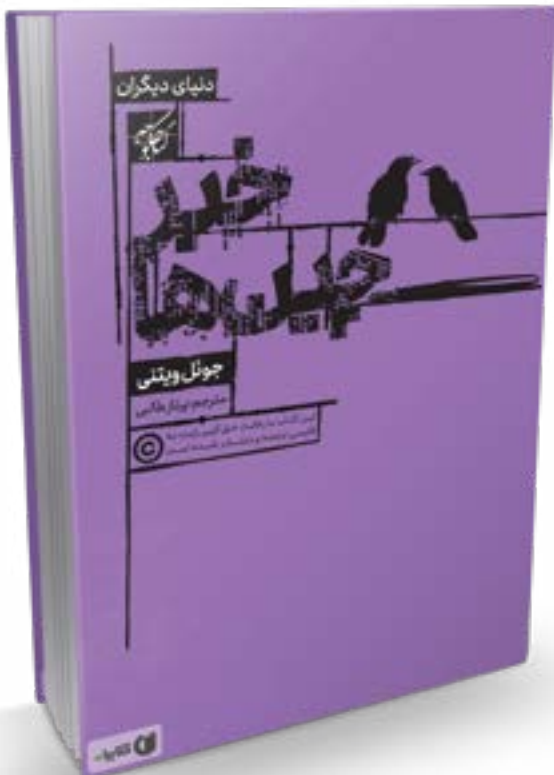
برگ سوم سانسور مجله‌های سیا وفیلمسازی

کنگره آزادی فرهنگی جایی بود که همه سرمایه‌گذاری‌های سیا در آن انجام می‌شد و در همین کنگره تصمیم می‌گرفتند که باید روی کدام منطقه از جهان سرمایه‌گذاری کنند؛ در همین کتاب نویسنده می‌نویسد: «در اواخر دهه ۶۰ هنگامی که حمایت مخفیانه سیا از کنگره آزادی فرهنگی افشا شد، مدافعان برنامه مجبور بودند موافقت خود را با مقاله آمریکا آمریکا اعلام کنند، که توسط دوایت مک‌دونالد در سال ۱۹۵۸ نوشته شده بود. این مقاله که ضد آمریکا به نظر می‌رسید، در مجله پرچم‌دار سیا، انکاتر سانسور شده و این اتفاق در ذهن مخاطبان باقی مانده بود. چون هنگامی که مقاله در نشریه‌ای دیگر چاپ شد مک‌دونالد، مقدمه معروفی نوشت و سرنوشت مقاله‌اش را مورد بررسی قرار داد. پس از آن بود که هنگام اشاره به این رخداد، کسانی که از آمریکا آمریکا نقل می‌کردند، در واقع به صورت عجیب اما غیرقابل اجتنابی از این موضوع استفاده می‌کردند تا تاکید کنند سیا به ندرت یا هرگز آثار را سانسور نمی‌کرد، به هر حال این همان چیزی است که مک‌دونالد در مقدمه‌اش ثبت کرده است.» یک نکته مهم در مورد این کار سیا این بود که مطمئناً فقط مجله‌ها، کتاب‌ها و مطبوعات نبودند که توسط مدیران این نهادها کنترل می‌شدند. نویسنده در کتاب می‌نویسد: «اواسط دهه ۵۰ بود که پنتاگون، نیروی دریایی آمریکا، شورای امنیت ملی و شورای هماهنگی عملیات، شعاری برای پوشش فیلم‌های هالیوود طراحی کردند، این کار با هدف ترویج ارزش‌های دموکراتیک سبک آمریکایی در فرهنگ‌های خارجی به وجود آمد، به‌ویژه در کشورهایی که تهدیدی جدید در دوران جنگ سرد به شمار می‌آمدند، از جمله آمریکای مرکزی، خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی.»

به غیر از کارهایی که سیا در حوزه نشر انجام می‌داد، تصمیم گرفتند در حوزه فیلمسازی هم وارد شوند، نویسنده در این کتاب می‌نویسد: «اولین فیلم نسخه انیمیشنی «قلعه حیوانات» اورول بود. موجوداتی که بیرون بودند از خوک به آدم و از آدم به خوک و باز از خوک به آدم نگاه می‌کردند. ولی دیگر امکان نداشت که بتوانند آنها را از یکدیگر تشخیص دهند.» اما نکته مهم اینجاست که داستان کلاسیک اورول در نسخه اصلی آن این گونه پایان می‌یابد. و در واقع مرزهای میان سرمایه‌داران و کمونیست‌ها را کمزنگ می‌کند و تصویری واحد از آنها ارائه می‌دهد. جای تعجب نیست که نسخه سیا این نتیجه کلیدی داستان را تغییر داد. یکی از ماموران سیا که در جریان واترگیت دست داشت، در کتاب خاطراتش به این مساله اشاره می‌کند و می‌گوید سازمان سیا حتی به همسر اورول وعده داد در صورتی که حقوق اثر را واگذار کند، جلسه ملاقاتی با کلارک گیبل، بازیگر موردعلاقه‌اش ترتیب خواهد داد. اما آنها چرا به دنبال عوض کردن پایان داستان بودند، این کار به این علت بود که پیام ضدکمونیسم را تاکید کنند و آن را در سراسر جهان پخش کنند؛ با این امید که توسط والدین و کودکان دیده شود.»

برگ ششم استفاده از افغانستان و دیگر کشورها برای رسیدن به هدف

خاورمیانه برای آنها همیشه یک هدف بزرگ بوده است، هدفی که هیچ‌وقت از رسیدن به آن دست نمی‌کشیدند. یک کشور دیگر که برایش برنامه‌های زیادی داشتند، افغانستان بود؛ کشوری که برای همه منابش نقشه داشتند. نویسنده در کتاب خبرچین‌ها، افغانستان را جزء کشورهایی معرفی می‌کند که بیشترین ضربه را از کارهای سیا خورده است و می‌گوید: «در افغانستان آنها با کمک برنامه و پروپاگاندا می‌کند که راه انداخته بودند، سعی داشتند افغانستان را از یک دولت ناکام تبدیل کنند. پول تزریق کردن به افغانستان برای مبارزه‌های ضدشوروی و کمونیسم باعث شد در نهایت القاعده و طالبان به وجود بیایند. مساله‌ای که بسیار مهم است و نشان از این دارد که همه کارهایی که آنها انجام داده‌اند، باید منفعت طلبانه بوده است و حالا به این مرحله رسیده‌اند که دیگر نمی‌توان این قدرت‌هایی را که شکل گرفته، کنترل کرد.» نویسنده در پایان کتاب تمام مشکلاتی را که در خاورمیانه با تحرک آمریکا به وجود می‌آید، نتیجه تلاش‌های ناپخته سیا برای رویارویی با ترس‌ها و دلهره‌های دنیای جنگ سرد می‌داند و می‌گوید: «می‌بینیم که آمریکا سبلی محکمی از این کارهای مخفیانه خورده است اما باز هم با وجود گذشت سال‌ها از این اتفاق‌ها روی این مساله کار می‌کند و با نفوذ فرهنگی می‌خواهد کار خود را پیش ببرد.»



برگ دوم نامه‌های افشاگرانه

نویسنده در بخش اول کتاب به این اشاره می‌کند که چگونه بعد از چند سال بالاخره نویسنده‌ها متوجه شدند در اصل برای کجا کار می‌کردند: «اولین سال ۱۹۶۶ بود که هارولد داک‌هیومز یکی از بنیانگذاران مجله پاریس ریویو (مجله مهم فرانسوی)، با حسن نیت نامه اولتیماتومی برای جورج پلیمتون دیگر بنیانگذار مجله نوشت، هیومز که سال‌ها پیش اداره مجله معروف‌شان را به پلیمتون سپرده بود، در شرایط بدی بود، او در آن دوران در لندن زندگی می‌کرد و همسرش ترکش کرده بود، هیومز دوره‌های متوالی پارانویا را از سر گذرانده و البته متقاعد شده بود که تحت نظر قرار دارد. طبق گفته‌های همسرش، هیومز تصور می‌کرد پایه‌های تخت خانه‌اش تمام گفته‌های او را ضبط می‌کنند و فایل‌های صوتی مستقیمی برای ملکه الیزابت پخش می‌شوند. با وجود این، هیومز در نامه‌ای که در مارس ۱۹۶۶ برای پلیمتون فرستاد، صریح و منطقی بود. او نوشت که بهتر ماتیس یکی دیگر از بنیانگذاران مجله پاریس ریویو را در لندن ملاقات کرده و او داستانی حیرت‌انگیز برایش تعریف کرده است. هیومز برای پلیمتون نوشته بود که ماتیس اعتراف کرده است: «نشریه پاریس ریویو در اصل تاسیس شده بود تا پوششی برای فعالیت‌های ماتیس به‌عنوان مامور سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) باشد... هیومز فقط یکی از شخصیت‌های بسیار تاثیرگذار پاریس ریویو بود. این مجله در همان سال‌ها می‌آورد تحسین نشریات آمریکایی مانند تایم، نیوزویک و البته مجله‌ها و روزنامه‌های سراسر اروپا را گرفت.»

آنها مجله را با همکاری هم تاسیس کردند و برای اسمش پیشنهادهای فراوان داشتند تا اینکه به یک اسم رسیدند. آنها در همان ابتدا به گفته خودشان بنا بر صداقت گذاشتند. اما بعد از اتفاقاتی که افتاد و افشای برخی‌هایی که انجام شد، هیومز با این استدلال که ارتباط با نهادهای محرمانه‌ای مانند سازمان سیا بی‌تأثیر است منجر به زوال خواهد شد، به پلیمتون توصیه کرد برای حفظ صداقت و یکپارچگی مجله روابط ماتیس در دوران بنیانگذاری آن را آشکار کند. هیومز در ادامه نامه‌اش با اشاره به سخن ادوموند برک «برای لذت بردن شیطان انفعال انسان‌های خوب کافی است.» می‌نویسد: «شاید لازم باشد ماتیس در یک حرکت حساب‌شده این موضوع را به صورت مکتوب و به‌عنوان موضوعی مضحک انکار کند تا اعتبار خدشه‌دارشده ما را بازگرداند.»

این بخش‌هایی از این نامه‌های افشاگرانه بود و در ادامه آن می‌خوانیم که این نامه‌های هیومز ادامه پیدا می‌کرد و در نهایت حتی اگر مجله پاریس ریویو نقش کوچکی در صف‌آرایی فرهنگی جنگ سرد علیه شوروی داشته باشد، تاریخ این مجله در پیچه‌ای روی عواملی باز کرد که هنوز هم در بحران‌های سیاسی درک ما را از فرهنگ مدیریت و اغوا کرده و تحت‌تأثیر قرار می‌دهند.

برگ پنجم تلاش برای تحقیر همینگوی و تهدید مارکز

شاید بیشترین تمرکز کتاب روی کوبا باشد، جایی که برای آمریکا و اهدافش بسیار مهم بود و از راهی می‌خواستند استفاده کنند تا نفوذشان را در آنجا دست ندهند. در این کتاب و در بخش کوبا به مسائل مهمی اشاره شده است؛ از مارکز نویسنده محبوب تا همینگوی. نویسنده در بخش‌هایی از کتاب که به انقلاب کوبا برمی‌گردد، می‌نویسد: «در مورد کوبا حرف و سخن بسیار است، اینکه خیلی‌ها نمی‌دانستند چه اتفاقی در حال افتادن است و از طرف دیگر استفاده از جامعه ادبی و هنری کار همیشگی آمریکا بود. در آن زمان برخی مقامات آمریکایی تصور می‌کردند که حضور همینگوی در کوبا، اقدامی برخلاف اصل میهن‌پرستی و برابر با خیانت است. برای همین آنها تصمیم داشتند کار دیگری انجام بدهند. جلساتی شکل گرفت و در نهایت به این نتیجه رسیدند که باید با همینگوی گفت‌وگو کنند.» در سال ۱۹۵۳، مصاحبه‌ای از همینگوی در اختیار نشریه پاریس ریویو قرار گرفت. آنها در مورد این مصاحبه می‌گویند: «او پروردی عصبانی است. یا اینکه از شدت زبان تند او می‌گویند. همچنین در این گزارش به بدرفتاری کلامی و فیزیکی همینگوی با سردبیر اشاره می‌کنند. آنها بسیار تلاش کردند تا گرایش سیاسی چپ همینگوی را به سمت خودشان متمایل بسازند. آنها بارها از او خواستند با آنها صحبت کند و قرار ملاقات بگذارد. در نامه‌هایشان به او سعی داشتند لحن‌شان را تغییر بدهند و از دادگاه‌هایی که در کوبا تشکیل می‌شود، شکایت می‌کردند.»

نکته مهم که در این کتاب به آن اشاره شده، بسیار مورد توجه است. حقیقت این است که در مورد کوبایی تحت‌حاکمیت کاسترو، در طول سال‌ها خطاهای بدتری صورت گرفته، اما تحریف پروپاگاندا، این خطاها را پوشانده است. هنر نشریه‌های آنها این بود که غیرسیاسی به نظر برسد، اما دقیقاً کار سیاسی انجام می‌دادند. در مورد علاقه مارکز به کوبا در کتاب زیاد گفته شده و اینکه چقدر سیا تلاش کرده بود و از این علاقه منصرف کند و به سمت اهداف خودش بکشانند. نویسنده در بخشی از کتاب می‌نویسد: «از سوی دیگر گارسیا مارکز علاقه‌مند به کوبا می‌شود و تصمیم می‌گیرد به کوبا برود. اما او مدام تهدید می‌شد. آنها بارها مارکز را با نوشتن مقاله‌ها و یا حتی در گفت‌وگوها تهدید می‌کردند؛ اما اگر کسی از بیرون می‌دید، انگار یک دوست با یک دوست در حال صحبت بود ولی کار نهایی چیز دیگری بود. آنها با ترساندن، تعقیب کردن و گاهی تحریک آمریکایی‌ها به سمت خودکشی درصدد بودند اروپایی‌ها و آسیایی‌ها و مردم آمریکای لاتین را از کمونیسم دور کرده و به سمت آمریکا متمایل کنند. آنها در این راه از هر روشی استفاده می‌کردند و برایشان هیچ مساله‌ای نبود که در این راه هر اقدامی انجام بدهند.»

برگ اول سیا، بازی‌اش را از ایران شروع کرد

کتاب در مقدمه به یک مساله مهم یعنی نقش سیا در ماجرای مصدق اشاره می‌کند تا مخاطب بداند که سیا چه پروپاگاندا برای برای هر پدیده سیاسی و اجتماعی در خاورمیانه راه می‌اندازد. نویسنده در این بخش از کتاب می‌نویسد: «در اوایل سال ۱۹۵۴ ریترزرنه آلمن در مجله انکاتر (یکی از مجلات مهم در دنیا)، محمد مصدق، نخست‌وزیر سابق ایران را برای نسخه ساختگی و فریبکارانه‌اش از دموکراسی در ایران مورد سرزنش قرار داد، آلمن در یادداشتش با عنوان «نامه‌ای از تهران» دوره کوتاه مصدق را «شبه‌انقلابی شده دیکتاتوری» خواند و سناریوهایی را توصیف کرد حاکی از اینکه مصدق فقط هنگامی می‌توانست قوانین را به تصویب برساند که صد‌ها هزار تپه‌کار را به اعتراض خیابانی فرا می‌خواند؛ در واقع روش او ایجاد رعب و وحشت بود. آلمن شورش‌های مصدق را به‌عنوان «کمپین‌های وحشت انجمن‌های مخفی سیاسی-مذهبی» معرفی می‌کند که حمایت‌شاهی‌شان این تصور را ایجاد می‌کند که جنبش مردمی اصیل در جریان است. آلمن، «وزنالی‌های سوتیسی برای اینکه خوانندگان اروپایی سفیدپوست مجله متوجه سرنخ‌های ظریف نشوند و این سیاستمدار برکنار شده را تحقیر کنند، مصدق را به‌عنوان یک رهبر منطقی منتخب مردم که به‌عنوان یک «درویش» کارزماتیک، معرفی و اضافه کرده» کسی غیر از شرقی‌ها، به‌صورت عام و ایرانی‌ها به‌صورت خاص به ماجراجویی‌های حامیان مصدق تمایلی نشان نمی‌داد.»

نخست‌وزیر مصدق رئیس کمیسیون نفت مجلس بود و جنبشی ائتلافی با عنوان «جبهه ملی» ایجاد کرده بود. جبهه ملی شامل ترکیبی ناهمگون از ملی‌گرایان ایرانی بود که شامل حامیان یک دولت اسلامی مدرن و مستقل نیز می‌شد. آن‌گونه که معمولاً نقل قول می‌شود، بریتانیا درباره از دست دادن انحصار نفتی‌اش به آمریکا شکایت برد، و دموکرات‌های آمریکایی از مصدق حمایت کردند، اما هنگامی که نخست‌وزیر به آمریکا می‌رفت، آنها نیز امتیاز نفتی ندادند. ترومن از حمایت او دست کشید. آمریکایی‌ها مدیریت توطئه را به دست گرفتند. اکنون قدم اول جلب موافقت شاه بود که حکم مصدق در فرمان سلطنتی را لغو کرد. این اقدام موجب شورش و ناآرامی شد و شاه به ایتالیا فرار کرد و فقط زمانی متقاعد شد برگردد و طرح توطئه را ادامه دهد که از سازمان سیا ریشه دریافت کرد.

حالا چرا آمریکایی‌ها این کار را انجام دادند؟ به گفته نویسنده به یک دلیل مشخص، مقابله با آمریکاستیزی و جلوه دادن نظام شوروی به‌عنوان نظامی دروغین. در این میان کنگره آزادی فرهنگی هم به‌صورت نرم با نفوذ در کشورها تلاش داشت آمریکا را اهدافش را دنبال کند.

برگ چهارم نفوذ به هند با قهرمان‌های آمریکایی

هندوستان یکی از آن کشورهایی بود که سیا برنامه‌های زیادی برای آن داشت که همه آنها را با همکاری انگلستان به پیش می‌بردند. آنها روی پروپاگاندا فرهنگی حساب کرده بودند و می‌خواستند با همین دست‌فرمان جلو بروند. تا جایی در هندوستان موفق بودند و از جایی دیگر نتوانستند کارشان را پیش ببرند، برای همین سعی کردند برنامه‌شان را عوض کنند و به سمت آدم‌هایی بروند که در میان مردم محبوب بودند. نویسنده در این بخش از کتاب می‌نویسد: «در سال ۱۹۵۸، جایاپراکاش نارایان، سوسیالیستی که به مکتب گاندی گرویده بود، دو گردشگر استرالیایی را به دیدن مناطق مختلف هند برد. این دو گردشگر دیدند که جمعیت زیادی از نارایان و همسرش استقبال پرشوری کردند. در دهه ۱۹۵۰ تا بوی غیرقابل اغماض در مورد ضدکمونیست‌ها وجود داشت که هرکدام می‌توانست مداخله سازمان سیا را در پی داشته باشد. قیام مردم در کشورهای مستضعف‌تر و جنبش‌های ناسیونالیستی و ضدامپریالیستی، اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها را مجبور کرد از حکمرانی بر جوامع و مناطق غیراروپایی چشم‌پوشی کنند. اما در حالی که قیام‌های ملی گریانه در هند و سراسر جهان پس از جنگ جهانی دوم تقریباً غیرقابل کنترل بودند، تاریخ اثبات می‌کند که اگر این مردم جسارت کنترل منابع خود را داشتند، این اقدامات جنگی می‌توانست باعث جنگ‌ها و تجاوزهایی شود که حتی ممکن بود توسط سازمان سیا هدایت شود.»

آنها کارشان را با منعکس کردن فقر در سراسر هند شروع کرده و از خبرنگاران برای این کار استفاده می‌کردند، خبرنگارانی که حتی خودشان هم نمی‌دانستند این کاری که می‌کنند در جهت اهداف سیا است. نویسنده در این بخش می‌نویسد: «فقر همچنان بهانه‌ای برای تهاجم فرهنگی بود. کتاب‌های غربی در هند به‌طرز غیرقابل قبولی گران بودند. بنابراین یکی از کارهای خبرنگاران این بود که چهار یا پنج عدد از پر فروش‌ترین رمان‌ها را خلاصه و آنها را در یک مجله منتشر کنند. هر نسخه از مجله فقط یک روپی به روپی بود و مشکل توزیع در سراسر کشور نیز با دریافت اشتراک و پست مستقیم برطرف می‌شد. در کنار تخلیص کتاب‌ها، آنها کارهای دیگری هم انجام می‌دادند، مثلاً داستان‌های کوتاهی از قهرمانان بومی آمریکا مانند جانی ایلیند، کیست جوزف و دیوی کراکت می‌نوشتند و آنها را به‌عنوان کتاب‌های مصور و جذاب کودکان با قیمت‌های بسیار پایین وارد بازار هند می‌کردند.»